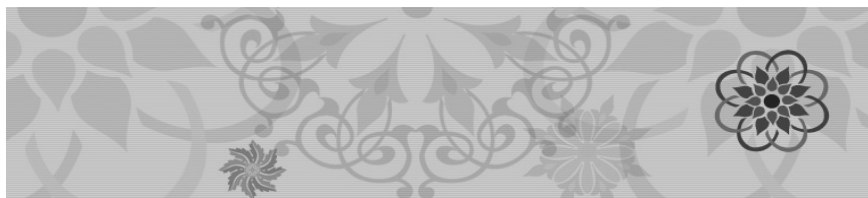


روحانیون، نظامیان

و

چالش‌های گذار به دموکراسی در ایران



از سال 84 که محمود احمدی نژاد با حمایت و پشتیبانی نیروهای نظامی - امنیتی توانست، رقیب روحانی خود یعنی آقای هاشمی رفسنجانی را شکست دهد، روند میلیاتاریست کردن حکومت و جامعه رو به رشد بوده است و در عوض از حوزه قدرت و حکومت تا اندازه ی زیادی روحانی زدایی، شده است. زیرا طبقه نظامی ایران بر این باور هستند که روحانی، توان حکومت ندارد، و بهتر است که در موضع ارشاد و هدایت دینی باشد، و در این میان نظامی ها کارها را در دست بگیرند.

البته با در نظر گرفتن، این که این نیرو و طبقه نظامی برای خودش یک هویت ایدئولوژیک قائل است. در حوزه علمیه ی قم دو جریان قدرتمند، روحانی با دولت نظامی درگیری دارند. یکی مراجع و علمای اصلاح طلب و دیگری مراجع و علمای سنت گرا. البته هرکدام از این

دو ، از نظر گاه خاص خودشان با دولت درگیری دارند آنچه که قابل بررسی و تعمق است این است ، که تنها مانع روبروی نظامیان ولی فقیه است، زیرا برای مشروعیت بخشیدن به اعمال خودشان سعی کرده اند ، همواره ولی فقیه را با خود داشته باشند. اما آنچه مسلم است ، این است که آینده بطور دقیق مبهم و غیر قابل پیش بینی است. بحث مورد نظر ، در چند قسمت فصل بندی شده است و سعی بر این بوده که قسمت های مختلف ، از روال منطقی و پیوسته ای برخوردار باشند.

بحث اول :

موضوع رابطه روحانیت با نظامیان و یا چالش روحانیت و نظامیان می باشد .

بحث دوم :

کالبد شکافی ساختار نظامیان در قدرت است .

بحث سوم :

موضوع گذار به دموکراسی و نحوه ی برخورد جنبش دموکراسی خواهی

ایران و شکل مواجه با نظامیان است .

در این بحثی که ارائه خواهد شد ، از بخش مفهومی موضوعات عبور و

بیشتر به موضوعات متعین و اجرایی و عملی مسائل پرداخته شده است .

بحث اول :

اولین موضوع بحث موضوع رابطه روحانیت با نظامیان و یا چالش آن دو

با هم است. تا همین دویست سال پیش ، اگرنگاهی به ساختار

روحانیت داشته باشیم ، خواهیم دید که روحانیت علاوه بر اینکه نظامی نبودند، و غیر نظامی محسوب می شدند. ولی چندان هم که می بایست با زور و تشکیلات ، زورهم بیگانه نبودند، یعنی از دوران حکومت شاه سلطان حسین صفوی تا امیر کبیر ، یاد گرفته اند ، در کشورایران که بصورت ملوک الطوایفی اداره می شد، لشکر و ارتش خصوصی داشته باشند. هم برای برخورد با معاندان و نیز گرفتن خمس و سهم امام از بزرگ مالکان و بازاریان حتی در رقابت، درون صنفی لشکر لات و اجامر به کار می رفت .

هنگامی که دو نفر مجتهد باهم درگیر می شدند روی برتری تشکیلات لات و اجامر حساب ویژه باز می کردند و جنگ و منازعه ی خود را از طریق آنان پیش می بردند. در اصفهان ، در زمان سلطنت محمد شاه قاجار ، آقای سید محمد باقر شفتی روحانی بزرگ ، برای خود زندان

داشت ، به نوعی ارتش داشت و حتی با نیروهای شاه برای فتح اصفهان ، مقابله کرد. در زمان صفویه نیز طبقه روحانیت در ایران ، طوری حرکت می کرد و ارائه نفوذ داشت، که ارتش و نظامیان گوش به فرما نشان بودند. یا در همین تاریخ معاصر (کودتای 32) لات و لوط های ، افرادی مثل موتلفه که دور آقای سیدعلی بهبهانی بودند. لات و اجامر دقت بفرمایید ، که امثال شعبان بی مخ یا طیب حاج رضایی در محله ، گاوخونی گلوبندک ، علم و کتل در مراسم عزاداری محرم بلند

می کردند و نیز دور امثال کاشانی بودند یعنی در زمان کودتای 28 مرداد بطور کلی می توان گفت که در طول این دوران چند ساله ، لشگرآخوندها ، را لات ها و اوباش ها تشکیل می دادند، و از محل خمس ، سهم امام و کمک های دیگری که از بازاریان و مالکان بزرگ

دریافت می کردند، زندگی خود را تأمین می کردند، و با تکیه به قدرت آنها ، حتی اغلب با قوای محلی و مرکزی نیز درگیر و سرشاخ می شدند.

نتیجه این که ، صنف و طبقه روحانی که به لحاظ طبقه بندی اجتماعی جزء طبقه غیر نظامی هستند ، چندان با رده بندی و اونیفورم ، متحد الشکل و اعمال زور بیگانه نبودند.

دوران امیر کبیر ، مشروطه خواهان و رضا شاه تا حدودی ، این بساط را درهم ریختند ، و با ایجاد ارتش منظم و نسق کشی ، از آخوندها یی که خود را (روحانیت) می خواندند ، رشته کار را از دست شان خارج ساختند ، خصوصاً در زمان رضا شاه که در برابر دعوت روحانیت برای شورش آرامگاه امام رضا (ع) را هم به توپ بست .

روحانیت در سراسر دوران حکومت پهلوی ، از ارتش مدرن ایران کینه به دل داشتند. پس از پیروزی انقلاب ، و تسویه ی خونین امرای ارتش ، و شکست و تسلیم آنها به معنای بی نیازی روحانیت از لشکر سنتی خود نبود. لذا ، از همان ابتدای کمیته های انقلاب را شکل دادند و فرماندهی این کمیته ها نیز در دستان روحانیون بود ، که در برخورد با نا امنی ها و بقایای ساواک و مصادره و سلب مالکیت وابستگان به رژیم شاه نقش عمده داشتند ، که پس از آن به شکل و نام کمیته های انقلاب سپاه پاسداران تبدیل شدند. نوع نگاه روحانیت بعد از انقلاب به ارتش بعنوان یک برادر ناتنی بود و باور بر این بود که ارتش فقط به درد دفاع از مرزها و جنگ با کشورهای دیگر می خورد، و قابلیت و ظرفیت تکیه کردن برای امنیت داخلی را ندارد. حکومت پهلوی و رژیم شاه ، پلیس ضد شورش نداشت، و وقتی سربازان ارتش از پادگان

هایشان به درون شهرها آورده شدند، نشان دادند که به هیچ وجه راه و رسم جنگ و گریزهای خیابانی را نمی دانند، با این تجربه ها روحانیت به این درک رسید که باید نیروهای نظامی را بوجود آورند که به شدت و فادار و ایدئولوژیک باشد، و به درد سرکوب مخالفان و آشنا به جنگ ها و سرکوب های خیابانی باشد. حتی ارتش نقش پدافنی برعهده می گرفت و سپاه و بسیج نقش حمله و هجومی داشت، و بعلاوه تأمین امنیت داخلی و در نقش کامل تر تشکیل وزارت اطلاعات .

در این دوران که با پیروزی انقلاب آغاز و با فوت آقای خمینی به اتمام می رسد محوریت در قدرت با روحانیت است و نیروهای نظامی - امنیتی بیشتر تحت نظارت آنها بودند.

با توجه به اینکه آقای خمینی انسانی تیزهوش و دور اندیش بودند و بر تاریخ تحولات روحانیت اشراف کامل داشتند .و به همین دلیل با

درک شگرفی که آقای خمینی از خود نشان داد این بود که ایشان می دانست ، در گذشته پیش از دوران پهلوی روحانیت منابع درآمدی داشتند، که لات ، اوباش اراذل یا به گفته ایی همان ارتش خصوصی قادر به ربودن و مصادره و ضبط آن برای خود نبودند.

چرا که روحانیت مدعی نمایندگی از جانب خدا و پیامبر و امام بودندو هم می توانستند، اراذل و اوباش را کنترل نمایند ، و نیز به عملیات آنها لباسی از مشروعیت و اخلاقیات بپوشانند. و این قدرتی بود که مالکان و بازاری ها در به کنترل درآوردن این قشر مزاحم ضعیف و ناتوان بودندو قادر به تشکیل ارتش خصوصی با مشروعیت نشدند ، اما در مقابل ، روحانیت صاحب تشکیلات قوی برای جمع آوری و هزینه کردن پول با لباس مشروعیت بود. خصوصاً که تا پیش از انقلاب

مشروطه ، کار ثبت و املاک و دارایی ها و معاملات نیز تحت نظارت
آخوندها انجام می پذیرفت .

آقای خمینی به این درک رسیده بودند ، که اکنون با وقوع انقلاب و به
قدرت رسیدن خود و روحانیت ، منابع درآمد جدیدی نصیبش شده ، که
فقط به ملت ایران تعلق دارد. اما بطور مسلم در اختیار مطلق دولت قرار
دارد، که روحانیت با مصادره و تحت اختیار گرفتن آنها از کمک
مالکان و بازاریان و مردم ، بی نیاز شده است . در عین حال ، ایشان به
این درک رسیده بودند ، که این بی نیازی موجب آن می شود که بین
منابع مالی کشور و قشر روحانیت ، رابطه خاصی برقرار نباشد، و اگر
روحانیت نتواند این تملک منابع جدید که نفت و ثروت دولتی
عنصر اصلی آن است را حفظ کند، این ارتش ایدئولوژیک و طبقه نظامی
که در سپاه پاسداران و بسیج سازماندهی شده ، وسوسه ی به چنگ

آوری و تملک آن را پیدا می کند و پس از آن است که تره هم برای روحانیت خرد نخواهد کرد.

به همین دلیل ، آقای خمینی در وصیت مشهور سیاسی خود ، مجبور می شود به یکی از اصول مدرن دیوان سالاری غربی ، متوسل شود و سپاهیان و بسیجیان را از دخالت در سیاست منع کند. به این امید که طبقه روحانیت را همچون لایه ای ضربه گیر و مفید مابین سپاهیان و بسیجیان و نظامیان و منابع مالی کشور باقی نگاه دارد.

اما آقای خامنه ایی زیرکی آقای خمینی را نداشت و نیزهم سطح و هم رتبه ایشان هم نبود. این وضعیت سبب شد، که آقای خامنه ایی دودوره را در تثبیت موضع خودش از سر بگذراند.

دوره اول به برانداختن سازمان سنتی روحانیت اختصاص یافت . و اکثر روحانیون و مراجع را نان خور و وابسته به خودش نمود ، با توجه به

اینکه مردم به ستوه آمده ، دیگر خمس و سهم امام را به روحانیت نمی پردازند، آقای خامنه ایی کمبودهای مالی آنان را تأمین و آن را بصورت زائده ای از دیوان - سالاری تحت فرمان بیت خود در آورد. و بدنبالش مطیع نمودن مجلس خبرگان .

در واقع ضربه ای که آقای خامنه ایی به تشکیلات آزاد و فقههای تشیع زد، شاید بسیار گسترده ترو عمیق تر از لطامات وارده از جانب نادرشاه ، رضاشاه ، و محمدرضا شاه بوده است .

آقای خامنه ایی بدون این که به نتایج کار خودش واقف باشد ، دستگاهی را که به خاطر جنبه نظارتی باید مشروعیت حکومت او را تأمین کند با دست خود ، تبدیل به دستگاهی دست نشانده ، فاقد قدرت و مهم تر این که در نزد مردم بی اعتبار ساخت. یعنی دوره اول را که می توان تا پایان دوره ریاست جمهوری آقای خاتمی علامت گذاری

کرد، دوره متلاشی کردن روحانیت سنتی اما مقتدر بود و بازسازی حوزه ها و روحانیت در قالبی که خود می پسندید . اما با ساییده شدن و محو تدریجی منشاء و منبع مشروعیت بخشی مذهبی ، به ولایت فقیه و از قداست افتادن آن ، آقای خامنه ای دریافت که برای ماندن بر سر قدرت ، این بار باید بر نیروی نظامی بیرون آمده از انقلاب تکیه کند.

در دوره دوم روند بر کشیدن سرداران سپاه و فرماندهان بسیج شتابی چشمگیر به خود گرفت . در همین روند ، سنت قدیمی تعیین کننده رابطه آخوندولات وارنه شد و طبقه نظامیان در پی تصرف قدرت که با روی کار آمدن دولت احمدی نژاد ، شروع آن را به شکل ، فصل معینی می توان دید، به جای اینکه نیازمند عنایت و مراقبت ولی فقیه باشند. مثل همان رابطه تاریخی اوباش ولات با آخوند ، اما حالا تبدیل به تکیه گاه و نگاهدارنده شخص ولی شدند. و ایشان مجبور است ، هر

روز بیشتر از روز پیش دست نظامیان را در تسلط بر امور مملکت باز بگذارد.

با فشل کردن روحانیت و با زیر پا گذاشتن قانون اساسی و وصیت آقای خمینی کار تسلط نظامیان بر اوضاع کشور را به جایی رسانده که درآینده از ایشان به عنوان یک سمبل تشریفاتی چیز دیگری باقی نماند.

اگر از این منظر به آن چه که در ایران می گذرد ، نگاه کنیم ، و نفوذ تدریجی نظامیان و تکیه روز افزون ولی فقیه بر آنها علیه مردم و علیه دیگر مراجع مذهبی را ببینیم، رفته رفته ولی فقیه بیشتر به آن دسته از خلفای عباسی شبیه خواهد شد ، که به نظامیان ترک ، شاهان آل بویه ، و سلاطین غزنوی و سلجوقی تکیه داشتند. و در نتیجه همانند خلفای قدرتمند عصر طلایی بنی عباس که نظامیان و سلاطین تحت امر آنان

بود در آینده نزدیک رابطه‌ی وارنه خواهد داشت. امان‌نظامیان برای مشروعیت دینی خودشان و بخصوص برای سرکوب دیگر مراجع مذهبی که در تشییع اجتهادی برای خویش اندک استقلالی قائل هستند، منصب ولایت فقیه را محتـرمانه محفوظ می‌دارند. ولی هر روز بیشتر از روز قبل دست او را از دخالت در کار دولت و قدرت کوتاه کرده و در این وضعیت ولی فقیه می‌تواند در «بغداد» خود روزگار را در حرمسرا و مجلس شعراء و حکماء به خوبی و خوشی بگذرانند و نیز هر وقت بخواهد، پایش را از گلیم خودش بیرون نهاده آن وقت است، که نظامیان، عمرش را کوتاه ساخته و عروسک دیگری را جانشین او می‌کنند. خلافت عباسی برای رسیدن به چنین مرحله‌ای دو قرن لازم داشت. ولی فقیه در ایران در

عرض بیست سال ، توانسته است ، این مرحله تحولی را بشتاب تمام
طی کند.

بحث دوم :

بحث کالبد شکافی ساختار نظامیان امروز ایران است ، در این قسمت
از بحث منظور ، سپاه، بسیج ، و اشخاص و نهادهای امنیتی است ،
همان طور که قبلاً اشاره شد ، طبقه نظامی شکل گرفته بعد از انقلاب
که عبارت بود از کمیته های انقلاب و سپاه با چند خصلت متفاوت از
ارتش سکولار برجای مانده از دوران شاه شکل گرفت . نخست این که
این ارتش جدید یا صنف نظامی جدید ، از نظم و آموزش و سازماندهی
جدیدتر نسبت به لشکر خصوصی چند صدساله اخیر ، روحانیت
برخوردار است. این نظامیان تا زمان حیات آقای خمینی تحت کنترل و
امر روحانیت به طور کامل بود ، اما پس از فوت ایشان چند اتفاق افتاد،

که قبلاً اشاره شد ، که قداست و استقلال روحانیت به دست خود ولی فقیه جدید نمدمال شد . دوم اینکه سپاه پس از 8 سال جنگ به انواع فنون ، دانش ها ، مسلح شد . دانش های فنی ، مهندسی و دانش های قلع و قمع مخالفین و تأمین امنیت نظام . از اهم فنون کسب شده می باشد سپاه خود را یک نیروی یورشی تعریف کرده ، لذا بخش های موشکی خود را به شدت غنی ساخته و نیز بخش برون مرزی خود را قوی ساخته .

سپاه به دوخصلت بارز خود را نشان داده ، یکی تروریستی و نگاه به بیرون است . دوم ، خصلت تهاجمی در قالب صنایع موشکی و هسته ای . بخش ضد شورش و تأمین امنیت شهرها از وظایف سپاه است . که در حوادث اخیر ، پررنگ بودن این نقش را به وضوح می بینیم .

در تحولات اخیر، سپاه امنیت زمینی مرزها را به ارتش واگذار کرده و چندان در نیروی زمینی خود اقدام قابل توجهی صورت نداده، در نیروی هوایی هنوز حفاظت از مرزهای هوایی برعهده نیروی هوایی ارتش می باشد و سپاه فقط در جهت تولید هواپیماهای شناسایی بدون سرنشین و نیز داشتن ناوگان ترابری هوایی برای نیازهای خود اقدام نموده، در دریا بخش نیروی دریایی سپاه، بیشتر روی قایق های انتحاری بدون سرنشین و تندرو و موشک های ضد ناو بدون رهیگری سرمایه گذاری کرده است.

شاید قوی ترین بخش سپاه قسمت، صنایع موشکی است که برای اهداف خارج از کشور می باشد، و سپاه با توجه به این هدف، روز به روز در این زمینه خود را تجهیز تر و به روز تر نموده و نیز بخش صنایع هسته ای که کاملاً در دست سپاه می باشد. پایان جنگ، سرداران

زیادی ، درجه سرداری گرفتند . شاید بالغ بر یازده هزار نفر ، یعنی دریک پادگان حدود 150 نفره سی سردار وجود دارد. سرداران اصلی ، احساس می کردند ، که دیگر سپاه برکه ای بیش نیست ، و امکان رشدی دیگر وجود ندارد، بنابراین موج اول به رهبری ، محس رضایی از سپاه خارج شد. و نیز برای کسب مناصب اداری و سیاسی برداشتند. ارتش چه در دوران شاه و چه در دوران بعد از انقلاب ، از امور سیاسی و دیوانی بر حذر بود، هر چند خود محمدرضا شاه تحصیل کرده دانشگاه نظامی بود، و مدارج نظامی را در ارتش طی کرده بود. اما لایه ی ژنرال های ارتش را اجازه ورود به امور سیاسی و دیوانی نمی داد.

تجربه تلخ رزم آراء ، زاهدی ، قرنی ، تیمور بختیار به حد کافی زنگ خطر را برای شاه بوجود آورد که بعد از آن اجازه ورود و دخالت نظامیان را به سیاست و امور دیوانی ندهد . لذا پس از فرار شاه از

ایران ، ژنرال های ارتش واقعاً درمانده و خیلی زود تسلیم شدند . اما سپاه در دوران جنگ به شدت به یک نیروی تهاجمی تبدیل شد و بدنبال آن ، اهداف و انگیزه های ایدئولوژیک بخش رسالت جهانی اش را شکل داد. به امور امنیتی کشور و قلع و قمع معاندان آشنا بود ، و به انواع علوم و فنون نیز مجهز شد . نسلی از فرماندهان سپاه شکل گرفته بود ، که در راه اهداف ایدئولوژیک از ریختن خون و جاری کردن حمام خون ، و کشته شدن خودشان نیز ابایی نداشتند. کمتر فرمانده سپاهی بود که تا مرز شهادت در جنگ نرفته باشد. لذا قابل تأمل است که بعد از هشت ماه از تولد جنبش سبز تا کنون علائمی دال بر عقب نشینی در لایه فرماندهی اصلی سپاه در برابر این بحران وجود ندارد. و آن وقت نگاه کنید، به شخصیت و روحیه ی اغلب ژنرال های رژیم

شاه ، که یا نوازنده های آلات موسیقی خیلی خوبی بودند یا حافظ
تصحیح می کردند و یا سالی چندماه بهترین تفریحات در زیباترین
مناطق داخل و خارج را داشتند. بنابراین طبیعی است ، چنین لایه ،
رهبری نظامی در مقابل بحران ها ، قادر به خشونت شدید برای حفظ
نظام نخواهد بود .

البته این روحیه ی شهادت طلبی و جنگ آوری بعد از دگر دیسی سپاه
و سیر استحاله آن،بخش شهادت طلب آن در لایه های غیر فرماندهی
سپاه قدس سازمان داده شدند، و برخی از سرداران که هنوز در هوای
جبهه و به یاد شهداء هستند و چندان نیز به امور دنیوی آلوده نشده اند
، در بخش تجسس شهداء و کاروان های نور ، برای بازدید از مناطق
عملیاتی جنگی،و مراسم گرفتن،برای دفن شهدای گمنامی که یافت

می شوند، سازمان داده شده اند در بخش ، هسته سخت و قدرت و در وحدت فعلاً موجود با بیت رهبری حلقه ای نزدیک به صد نفر درگیر هستند، لازم به ذکر است که از مواهب دنیوی نیز بشدت غافل نیستند، و بخش منفعت زا و کاسب و اقتصادی سپاه که چون نقش ثروت نفت را برای سپاه دارد. در قرار گاه خاتم الانبیاء و سایر نهادهای وارگان های اقتصادی سازماندهی شده اند.

البته بخش قاچاق و اسکله های نامرئی هم هست ، که فعلاً وارد بحث آن نمی شویم . بخش فرماندهی اقتصادی با بخش هسته سخت قدرت اطراف بیت ، فرماندهان امنیتی و ضد شورش طبقه بورژوازی نظامی ایران یا بورژوازی ملیتاریست را در ایران تشکیل می دهند.

بعد از خروج اولین لایه از فرماندهان جنگ به رهبری محسن رضایی از سپاه به امید کسب مناصب سیاسی ، این مسیر به گونه ای دیگر

سازمان یافت .

سپاه با گسیل خزنده بسیاری از نیروهای خودش ، وارد مجلس و نهادهای دولتی کرد. سپاه در دوران جنگ از مشق دیوانی نیز غافل نبود و در بعد از جنگ با ایجاد دانشگاههای زنجیره ای ، به آموزش نیروهای خود در همه ی امور اقدام نمود. و تربیت کادر برای سیستم دیوان سالاری و بوروکراسی کشور را سرلوحه ی برنامه های خود قرار داد.

از طرفی سپاه چون در حذف روحانیت سنتی و مستقل نقش مهمی در کنار رهبر برعهده داشت، بخشی از نیروهای خود را به فراگیری آموزش عقیدتی با لباس نظامی آموزش می بینید. و یا ملبس نمودن به لباس روحانی ، قشری از طلبه ، پاسدارهای جوان را تربیت کرده و در بخش های مختلف سپاه مشغول به آموزش نمود . از طرفی چون در چشم انداز آتی ، سپاه به حذف و کنار گذاشتن روحانیت خیز برداشته و

از سویی هنوز خود را یک نیروی مسلمان با هویت اسلامی می داند ، لذا اغلب فرماندهان اصلی و کلیدی سپاه و آن لایه سخت قدرت ، مسلط به تمام علوم و فقه سیاسی شد ، و به قول معروف هر کدام در این مورد ملا شدند و به همین دلیل دیگر نیازی به روحانی و آخوند ندارند.

فرماندهان سپاه ، روحانیت را لایق حکومت کردن نمی دانند و روحانیت در بهترین شرایط برای آنها نقش هویت دینی و راهنمای دینی بوده است ، که با فراگیری علوم فقه سیاسی و تسلط پیدا کردن سپاهیان بر این علم از این نیاز به روحانیت نیز عبور کردند و به شدت رابطه اشان کمرنگ شد. سپاه با این توصیفات هیچ مشکل انگیزشی ندارد، و با این مدل نسبتاً موفق هیچ گونه احساس ضعفی در منطقه نمی کند و یا حتی در آینده ، مگر مجاهدین خلق و رهبر اصلی آنها متفکر مذهبی و

جزء آدم های ایدئولوژیک و متبحر در دین نبود ، مگر در ملی ، مذهبی
ها عناصر متفکر مذهبی و مجتهد در دین کم داریم . حالا با همه این
توضیحات مگر مجاهدین یا افراد سرشناس ملی ، مذهبی یا
روشنفکران دینی روحانی اند ؟ مگر ارتش جمهوری اسلامی پاکستان
که همه کاره کشورشان هستند و مدعی جهانی و رسالت جهانی برای
خویش قائل اند ملا و آخوند هستند ؟

اما همین ارتش لشگر طالبان را در افغانستان و پاکستان لجستیک
ایدئولوژیک - مالی - تسلیحاتی و سازماندهی می کند . در پاکستان
ارتش شعاری دارد اینکه همه ی کشورها ارتش دارند اما ارتش
پاکستان کشور دارد. همین سیر و افق و شعار تقریباً در ایران در حال
وقوع می باشد. بصورتی که سپاه و طبقه بورژوازمیلیتاریست صاحب
کشور ایران خواهند شد . اگر دقت کنیم ، هجوم سپاه را برای

دستیابی و تسلط در عرصه های متنوع اقتصادی که اساساً انگیزه سیاسی دارد. سپاه با این شیوه ها دست اندرکار اجرای پروژه قبضه کردن و یک کاسه کردن قدرت سیاسی در ایران است .

عامل مهمی که سبب یاری رساندن به سپاه در این هدف شد این است که امروز هیچ گرایشی در درون بورژوازی نحیف ایران دارای حزب سیاسی و شبکه ی تشکیلاتی گسترده در داخل کشور نیست ، تا از طریق آن بتوان در معادلات قدرت در بالا دخالت کرد.

به عنوان مثال : انتخابات پارلمانی را سازماندهی کند ، و یا از طریق فلان ، کاندید مورد نظر خود را به ریاست جمهوری برساند.

از طرفی هیچ اعتباری برای مقامات مذهبی ، و آیت الله های پشت صحنه باقی نمانده تا از طریق نفوذ کلام خود بر بخش هایی از مردم ،

آنها را برای امور مورد نظر بسیج کنند و یا آنها را برای کسب قدرت سیاسی یا تثبیت قدرت خود تبدیل نمایند.

سایر گرایش های درون نظام یا حذف شده اند یا تضعیف .مثل اصول گرایان عاقل ((لاریجانی ، قالیباف ، رضایی)) یا سنتی های موفقه و یا کار گزاران و اصلاح طلب ها که کاملاً اخراج شده اند .

خوب در شرایطی که گرایش های درون رژیم بی سازمانند و در شرایطی که شخصیت های اصلی رژیم ، نه تنها در میان مردم اعتباری ندارد بلکه مورد تنفر هم هستند ، در چنین برهه ایی سپاه پاسداران نیرویی که به صورت حزب پادگانی سازماندهی شده است ، عملاً توان پرکردن این خلاء را دارد. اما سپاه برای اینکه قادر باشد نقش خود را در این زمینه به طور قاطع ایفا کند، بایستی ، ملزومات مادی را جهت گسترش سازمان نظامی سیاسی خود فراهم سازد. و برای دستیابی به

این هدف به ابزارهای قدرت متناسب دست یابد. به این ترتیب دست اندازی، به اهرم های اقتصادی برای سپاه به منزله ی نردبانی است که می تواند آن را به هدف اصلی یعنی تبدیل شدن به مرکز قدرت سیاسی در ایران برساند. در واقع هدف سپاه تنها این نیست که بخش های مهم اقتصادی ایران را قبضه کند بلکه همه ی قدرت سیاسی را بدنبال آن خواهان است . همان طور که قبلاً اشاره شد حفظ اسلامی بودن رژیم برای سپاه مهم است . در حال حاضر ولی فقیه و، نهادهایی مثل خبرگان ، شورای نگهبان سمبل های حفظ هویت اسلامی رژیم هستند و سپاه نمی تواند با یک ضربه آنان را از میدان خارج نماید ، و هم زمان هویت اسلامی رژیم را حفظ کند، همه ی شواهد نشانگر این است که سپاه بطور خزانده و آرام دست اندر کار کاستن و سپس سلب

قدرت از آنها است. سپاه برای مدتی طولانی به حفظ آنها بعنوان سمبل های نمایشی اما بدون قدرت نیاز دارد.

نکته ی دیگری که لازم است اشاره شود این است ، که فعلاً اقتصاد ایران در یک بحران عمیق دست و پا می زند و سپاه هم قادر به انجام هیچ معجزه ای نیست ، لذا در چنین شرایطی سپاه ترجیح می دهد ، تا به اصطلاح آب ها از آسیاب نیفتاده و راهی برای خروج از بحران پیدا نشده خود را از قبول مسئولیت کل اقتصاد ایران دور نگه دارد، و در عوض با اداره بخش های مهم و کلیدی فعلاً موقعیت خود را حفظ و تقویت کند. اما سوال اصلی ما این است که آیا رشد و گسترش جنبش های اجتماعی در ایران به سپاه این فرصت را خواهد داد ، تا پروژه خود را مطابق با نقشه طراحی شده در زمان مورد نظر خود تکمیل کند؟

این یک پرسش تعیین کننده است که در برابر اذهان ما قرار گرفته .
تجربه تاریخی و ظرفیت های بالقوه ، جنبش های اجتماعی در ایران به
ما می گویند ، که جاه طلبی های سپاه پاسداران را می توان سرانجام
در کمین این جنبش ها به دام انداخت و خواب قبضه ی کامل قدرت
نظامیان در ایران را خنثی کرد . و مسیر گذار ، به دموکراسی را به روش
ایرانی اش طی نمود نحوه ی ایفای نقش نیروهای مسلح و طبقه
نظامیان ، عامل کلیدی در پیروزی یا شکست گذار به دموکراسی است .
اگر نظامیان از جناح سرکوب و اقتدار که البته آلا ن درهم تنیده شده اند
، حمایت مداوم و همه جانبه داشته باشند . جنبش دموکراسی خواهی
موفق به گذار نخواهد شد و گذر خواهد کرد .

زمانی که نظامیان از قدرت و توان خود برای حاکمیت اقتدارگرا استفاده
می کند ، تمام جنبش های فعلی و آتی باشکست مواجه می شوند . و

پیروزی زمانی حاصل می شود ، که نظامیان یا از جنبش گذرا به دموکراسی حمایت یا بی طرفی را اعلام نمایند.

شرایط ایران مدل مشابهی ندارد و ویژگی خاص به خود را داراست اما برای تأیید نقش نظامیان در شکست یا پیروزی گذار به دموکراسی مثال ، برمه (میانمار) قابل تأمل است ، در سال 1986 اتحادیه ملی برای دموکراسی 80 درصد آراء پارلمانی را اخذ کرد ، ولی ارتش با کشتار هزاران نفر و حبس خانگی خانم سان ساکی انتخابات را ملغی نمود ، و شهروندان به این درک رسیدند که بیان مخالفت با حکومت نظامیان چه پیامدهایی دارد.

مورد برمه حکایت از این واقعیت دارد که حتی اگر اکثریت مردم هم از تحول دموکراتیک حمایت کنند ، باز پیروز نمی شوند. مگر اینکه عناصر

کلیدی نظامیان با پیوستن یا اعلام بی طرفی به اردوگاه دموکراسی
سبب ساز پیروزی دموکراسی شوند.

حال به شرایط کنونی ایران برگردیم . ما با یک طبقه بندی نظامی از
جنگ و سرکوب برکشیده روبرو هستیم ، که از منظر بیرونی بسیار پر
هیبت نشان می دهد و تا کنون هم نقاط ضعف خود را نشان نداده
است . توجه داشته باشیم که امروزه، در همه کشورها بازی قدرت
مشخص شده است یا بازی مردم است یا بازی حاکمان .اما در ایران ،
گروهی شناخته شده ، طبق محاسبات خود این توانایی را در خود دیدند
که میلیون ها شهروند را به بازی بگیرند ، بازی را به هم بزنند، و
معترضان را خس و خاشاک بنامند ، و در نهایت دست به آدم کشی
بزنند. پرسش این است که طبقه حاکم بر ایران چرا و با چه تفکری
دست به این اقدام زده است.تقلب در انتخابات و کشتار و تجاوزات

بعد از آن ، نه اتفاقی بوده و نه از روی ناچاری ، عمر تفکر کودتا از عمر دولت احمدی نژاد بسیار بیشتر است و دست کم قدمتی ده ساله دارد، این امر نشان می دهد ، حتی قدرتمندترین محافل حکومتی با وجود منابع عظیم مالی و نظامی و قدرت و توان سیاسی برای عملی کردن طرح های خود سالها برنامه ریزی و صبر نموده اند .

استارت اولیه کودتا از ترور سعید حجاریان و بدنبالش توقیف نشریات و مطبوعات و نیز دستگیری عناصر و شخصیت‌های ملی ، مذهبی و 18 تیر ماه 87 بود. جنبش اصلاحات چانه زنی در عناصر صدر حکومت را داشت خاتمی و کروبی در قدرت بودند و با ولایت تعامل می نمودند.اما فشار و زور خیابانی یا جنبش خیابانی یا فشار از پایین موجود نبود به همین سبب زمین گیر شده و به بن بست رسید.

اما در مقابل جنبش سبز فشار از پایین را به نحو قابل توجهی ایجاد کرد، ولی این دفعه امکان چانه زنی در بالارا از دست داد. و نیز امکان تماس با عناصر کلیدی و تصمیم ساز نظام را فاقد شد.

به نظر می رسد، هدف از حملات مستمر و پی در پی به هاشمی ، از جانب جریان کودتا ، کاهش و از بین بردن امکان ارتباط و گفتگوی ایشان با رهبری می باشد .

اما برای جنبش سبز و گذار به دموکراسی در ایران ، تصورات و خواسته های کودتا گران به تنهایی ملاک نیست ، بلکه شرایط واقعی کشور است . همان واقعیتهایی که ندیدنش فقط از یک فصل الخطاب کور بر می آید . امروزه دستگیری ها ، اعترافات نمایشی و بدنبالش انواع تهدید تقریباً بی اثری کم اثر شده، دولت دیگر قادر به جمع آور ی ماهواره ها نیست ، بلکه مذبوحانه و به صورت مخفی به ارسال

پارازیت می پردازد. دولت کودتا جرأت به راه انداختن گشت
ارشاد را ندارد. و از همه مهمتر پس از کشتار و خشونت به اصطلاح
برق آسای بسیج و سپاه در خرداد ماه، اکنون شبه نظامیان نه تنها دیگر
قادر به تیراندازی به مردم نیستند، بلکه جنایات و آدم کشی های خود را
نیز انکار می کنند. و آمار سازی جعلی و دروغین می سازند، 20 بسیجی
شهید و 9 نفر هم که بی ارتباط با بسیج نبودند، روی هم 29 نفر.
جنازه ی شهدای بسیجی که به خاک سپرده شد بدون هیچ گونه
مراسمی انجام گرفت این جای مزاح دارد چرا؟ چون اسکلت 25 سال
پیش شهدای جنگ را در نماز جمعه با تبلیغات فراوان تشییع می کنند
یا در دانشگاه دفن می کنند. اما از 20 نفر بسیجی شهید شده نه
اسمی داریم و نه محل دفن. در چارت امنیتی وزارت اطلاعات فقط این

قانون وجود دارد که هر کدام از افراد وزارت اگر به درجه شهادت نائل
آمدند. باید گمنام و بدون تبلیغات تدفین شوند. و این قانون شامل
هیچ کدام از نیروهای نظامی نمی شود. همین ادغام بسیج به عنوان یک
نیروی مردمی و داوطلب در نیروی زمینی سپاه و تشکیلاتی کردن و
حقوق بگیر کردن آن نشان از ریزش نیروهای داوطلب دارد. سپاه و
سیر دگر دیسی و متمول شدن آن دیگر نمی تواند نیروی شهادت طلبی
باشد. هر چند همانطور که قبلاً اشاره شد بخش برون مرزی از نیروهای
مبارزه جو و اهل ریسک فرماندهان میانی استفاده می کند. اما بعد از
جنگ بوسنی و شرکت بسیاری از این فرماندهان ایدئولوژیک سپاه
قدس دیگر در هیچ منازعه منطقه ای با گسیل مستقیم نیرو در خط
مقدم جبهه مشارکت نداشته و بیشتر تماس و مشارکت در کانون های
بحرانی مثل:

لبنان ، عراق ، فلسطین و افغانستان به سطح پشتیبانی مالی ،
اطلاعاتی و نظامی تحول یافته و به تدریج عنصر مبارزاتی و شهادت
طلبی آن به محاق رفته است . مسیری که سپاه و بسیج در رویا رویی با
مردم در خیابان ها در پیش گرفته است . پایه های مردمی و بدنه ی
خود را به شدت سایش داده است . الان شاید با کمی احتیاط می توان
گفت ، که بدنه و پیکره ی مردمی این نیرو کاملاً فرسایش رفته ، به
همین دلیل چاره ای جز ادغام بسیج در نیروی زمینی سپاه نیست .
منافع سرشار مالی طبقه بورژوازی نظامی مانع از این می شود که به
سوی تصادم نهایی و مرگ آور با جنبش اعتراضی مردم جهت گیری
کنند.سپاه تا مرحله کنترل و سرکوب و مهار جنبش بسیار بهتر از ارتش
شاه ایستادگی می کند. اما آنچه که قابل توجه است اینکه قادر به
ایجاد دریای خون در ایران نمی باشد.

سپاه وارد بازی فوتبال در جامعه می شود ، اما توان این را تاکنون از خود نشان داد که بازی فوتبال را به کشتی کج تبدیل کند.

به نظر می آید که کششی سپاه به مدل پاکستان بیشتر است ولی احتمالاً در کوتاه مدت از این شیوه و مسیر پشیمان شود.

ارتش پاکستان کشمیر را برای پرورش مجاهد دارد، لائبراتور افغانستان را دارد و از همه مهمتر طالبان داخلی در وزیرستان با 40 میلیون جمعیت ، را دارد ، و القاعده ای وجود دارد که بتواند به برج های دو قلو در نیویورک حمله کند ، عراق را نا امن نمایند و استعداد نا امن کردن در خیلی از مناطق را دارد. اما سپاه میدان و حیطة ی جغرافیایی بحران سازی اش کم است .

شیعیان عراق به روند دولت سازی یا دموکراسیون سازی پیوسته اند و رفته رفته دست ایران در امور شیعیان عراق کوتاه شده است .

حضور آیت الله سیستانی ضربه گیر مداخلات ایران در عراق می باشد و در افغانستان ایران فقط می تواند حامی مالی و لجستیکی طالبان باشد و طالبان نیز که برای اهداف سپاه تره خرد نمی کند و تنها جنبه ایذایی قضیه برای ایران مطرح است . و در فلسطین و لبنان سیر مسائل چندان به سود ایران نیست و با کمیت شیعیان در جهان اسلام حداقل خود طبقه نظامی ایران بحث ام القرای اسلام بودن ایران بیشتر شوخی است. در این خصوص بحث بسیار گسترده و قابل تعمق است . اما ما در حال حاضر یک جنبش سبزی داریم که کارش به اعتراضات خیابانی رسیده و هنوز وارد فاز اعتصابات نشده ، با تعریفی که ما از طبقه نظامی ایران داشتیم و نیز موانع گذار به دموکراسی و نیز فرصت های گذار را به طور ضمنی بیان کردیم .

در یک جمع بندی به این نتیجه می رسیم که هرچه حکومت مقاومت بیشتری نشان دهد گذار به دموکراسی نیز هزینه بیشتری داشته است .

سرسختی حکومت ایران جنبش سبز و اپوزیسیون رادر شرایطی قرار داده است که باید راهبرد و استراتژی خاصی را انتخاب نماید.تا بتواند گذار با دموکراسی را جامع عمل بپوشاند.

اگر حکومت و طبقه نظامیان در ایران مانند اسپانیا پس از مرگ فرانکو پادشاه اسپانیا خوان کارلوس ، با انتصاب سوارز به عنوان نخست وزیر وظیفه رفرم و پروسه گذار را شکل داد، آقایان هم به این روش تن دهندبی خطر ترین و آسانترین راه گذار به دموکراسی را طی کرده اند.

اما در حال حاضر ما چنین عقلانیت و دور اندیشی را در حکومت ایران نمی بینیم ،و این مسیر را فعلاً می توان بعنوان یک آرزو درنظر گرفت .

حالت دیگر این است که در شرایطی که فشار اپوزیسیون به حدی
برسد که حکومت در حال سقوط باشد ، با اپوزیسیون به سازش
می رسد و به تقسیم قدرت تن در می دهد. اما جنبش و اپوزیسیون آن
قدر فشار نیاورده که به موجب آن حکومت در حال سقوط قرار گیرد . و
حکومت هنوز خطری مرگ زا از طرف جنبش سبز را احساس نمی کند.
که بد نبال تقسیم قدرت با اپوزیسیون و جنبش سبز باشد ، پس این
راه هم منتفی است . حالت دیگر گذرا به دموکراسی را با کمک قوای
خارجی و مداخله بین المللی می توان تعریف کرد ، که خوشبختانه
می توان اقرار نمود که این روش از دستور کار سیاسی و حتی ایده
پردازي اپوزیسیون و جنبش خارج است .

در کل ، با این منطق ، به نظر می رسد ، که بن بستی در این برهه از
زمان بوجود آمده ، در انقلابات رنگی و مخملی معمولاً از سه روز تا

یکماه کارپرسنل کاخ قدرت کارشان یکسره می شود، و در این روش نه ارتش از هم پاشیده می شود و نه ارگان های انتظامی منحل می شوند، به جز روسای حکومت و سر دمداران که در این پروسه کنار گذاشته می شوند، بقیه ی پرسنل بابت از دست دادن موقعیت شغلی خود هراسی ندارند این امر کمک خواهد کرد که مقاومت بدنه حکومت در مرحله ی گذار سست تر باشد.

در این کشور ها حکومت ها عرفی هستند و داعیه ی مذهب و رسالت جهانی داشتن را ندارند . ولی یکی از مشکلات ساختار قدرت ایران داعیه جهانی داشتن و خصلت مذهبی و سمبل مذهبی آن است.

ساختار نیروهای نظامی ایران علی رغم تبدیل شدن آن به طبقه بورژوا میلیاتاریزم است چون هنوز :

1-از سرچشمه های انقلاب بهمن تغذیه می کند.

2- در یک جنگ بلند مدت 8 ساله به اندازه در جنگ جهانی اول و دوم

طول کشید آبدیده شده و خصلت های خاص خودش را گرفته .

3- عامل مذهب هنوز در بخشی از اقشار سنتی جامعه جهت تحکیم

قدرت و نمایش قدرت و بعنوان عامل سرکوب به کار می آید.

4- تا کنون که 8 ماه از جنبش سبز گذشته ، هیچ گونه علامتی دال بر

عقب نشینی و امتیازدهی از خود بروز نداده است ولی همانطور که بیان

شد این جنبش اعتراضی نیز امتیازتی برای خود آفریده ، اول اینکه

مشروعیت دولت را به شدت زیر سوال برده است حتی رأی دهندگان

به احمدی نژاد به عناصری پشیمان تبدیل شده اند و ریزش پایگاه

اجتماعی آنان به شکل سقوط آزاد در آمده است. و اسطوره ها و

نمادهای قدرت نظام به شدت در حال فرسایش و زوال است. شکاف

ها در بلوک قدرت مابین روحانیون و تکنوکرات ها به رهبری هاشمی

تقریباً به شکل آشتی ناپذیری در آمده حذف هاشمی به راحتی میسر نیست. و در صورت این اتفاق بازهم پیکره و هیمنه ، مشروعیت نظام ضعیف و ضعیف تر می شود، حاکمیت از بحران خارجی و هسته ای بیشتر برای اعمال حاکمیت و تحکیم پایه های داخلی خود دست به ماجرا جویی می زند و وارد جنگ نخواهد شد ، ولی تحریم ها اگر هدف مند صورت بگیرد ، و جدی شود ، حکومت باز بیشتر تضعیف می شود، اگر لایه فرماندهی سپاه را صد بگیریم 80 درصد این لایه با جنبش یا لاقابل بی طرف و 20 درصد در هسته سخت قدرت قرار دارند و همین نگاه را می توان به لایه زیرین داشت و این لایه با هر دولتی که نماینده ی مردم باشد و از طریق انتخابات واقعی روی کار آمده باشد خدمت خواهد نمود. بنابراین در این شرایط جنبش سبز برای گذار به دموکراسی باید به همین مبارزات غیر خشونت آمیز خود ادامه دهد از

رادیكال گرایی كه خواست نظامیان در ایران است ، به شدت پرهیز
نماید و به سمت مبارزات و شعارهای ساختار شکن نرود، پافشاری و
اصرار برانتخابات آزاد و طرح ایده کمیسیون ملی ، انتخابات ، شعاری
بسیار استراتژیکی است، حذف نظارت استصوابی ، زنده کردن لایحه ی
دوقلوی خاتمی بعداز پیروزی اولیه در پذیرش انتخابات آزاد ، لایحه ی
جرم سیاسی ، دادگاه های علنی ورئووسی از این قبیل برنامه ها و با
توجه به این كه تاكنون پاسخی برای مسیر گذار به دموكراسی بدست
نیامده اما فرصت های بسیاری در کوتاه مدت در مسیر مبارزات به
دست خواهد آمد كه با شكاف این فرصت های سیاسی می توان گامی
بلند در جهت گذار به دموكراسی برداشت .